



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و بیست و هفتم





خانم ساناز از اصفهان



با عرض سلام و ادب

اولین تماس تلفنی من با گنج حضور چه چیزی به من آموخت؟

تقریباً سه سال است که به گنج حضور گوش فرا می‌دهم و عضو خانوادگی گنج حضور شده‌ام. اما تنها دیشب مورخ ۲۷/۰۱/۱۴۰۰ تماس من با آقای شهبازی عزیز برقرار شد. بعد از سه سال تلاش، بالاخره توانستم من هم با ایشان تلفنی صحبت کنم. برایم غیر قابل باور بود، وقتی طنین صدای ایشان را از داخل گوشی می‌شنیدم باورم نمی‌شد که با من باشند.

از شما چه پنهان گمان می‌کردم، امکان ندارد که روزی برسد که تلفن من هم جواب داده شود. در واقع این امر برای من غیر ممکن به نظر می‌رسید که در بین این همه بیننده، بخت با من یار شود و قرعه به نام من بیفتد. ولی بعد از تماس متوجه شدم، این ارتباط تلفنی نتیجه‌ی تلاش بیشتر من بود بدون اینکه توقعی داشتم باشم و یا ناامید شوم.

یادم می‌آید که دفعات قبل تنها چند بار اول تلاش می‌کردم و بعد ناامید می‌شدم. حتی یادم می‌آید که دفعات قبلی یا شارژ پولی گوشی من اندک بود و یا اینکه شارژ برقی گوشی من به اندازه کافی نبود، حتی متنی برای ارائه نداشتم. گویی من فقط به ظاهر می‌خواستم که با برنامه‌ی خودم تماس حاصل کنم ولی در واقع هیچ تلاشی برای برقراری این تماس نمی‌کردم، و در پایان هم به این باور می‌رسیدم که امکان ندارد با وجود این همه بیننده، نوبت به من برسد، حتی برخی از بینندگان بازگو می‌کردند که خداروشکر که لیاقت تماس گرفتن با این برنامه را بدست آوردند، در حالی که همه‌ی انسانها لیاقت ذاتی دارند که با این برنامه تماس بگیرند چون این برنامه، از آن تمام انسان‌ها است.

ولی این دفعه همه چیز فرق می‌کرد، متنی را برای ارائه در نظر گرفتم، شارژ پولی و شارژ برقی گوشی خود را در حد کفایت زیاد کردم و بدون ناامید شدن و کوچکترین توقعی از خود و دیگران شروع به تماس پی در پی گرفتم. وقتی در پایان شب به صفحه‌ی گوشی خود نگاه کردم نزدیک به صد و چهل و چهار بار تماس گرفته بودم در حالی که دفعات قبلی شاید تعداد تماس‌های من به ده بار می‌رسید و من ناامید شده بودم و دست از تلاش برداشته بودم!

زنده شدن به مرکز عدم نیز همین گونه است، از ما حرکت می‌خواهد و از خداوند برکت. بایستی بدون اینکه من ذهنی را دخالت دهیم و بدون توقع از خود و ملامت خود و بدون اینکه بگوییم من لیاقت دارم و یا اینکه لیاقت ندارم و بدون کمک گرفتن از دیگران و بدون ناامیدی و با رعایت قانون جبران مالی و معنوی شروع به تلاش پی در پی و خستگی ناپذیر کنیم. یادمان نرود که خداوند از ما بیشتر ما را دوست دارد و بیشتر طالب این هستند که امتداد خودشان که ما باشیم به ایشان زنده شویم، یادمان باشد که برای زنده شدن به عدم در روز الست قرعه بنام تمام انسانها خورده است.

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند

دیوان حافظ، غزل شماره ۱۸۴

اولین تماس تلفنی من به من آموخت که امیدوار باشم که امکان برقراری تماس‌های تلفنی دیگری هم برای من وجود دارد به شرط اینکه نکات بالا را رعایت کنم و بقیه‌ی چیزها را به خداوند بسپارم. اولین بار زنده شدن به حضور نیز همین گونه است. شاید اولین باری که عدم به مرکزمان می‌آید به علت داشتن بقایای من ذهنی، این زنده شدن به عدم کوتاه و همراه با بهت و ناباوری و خرفت شدن من ذهنی و عقل برآمده از آن باشد ولی یک چیزی را به ما یادآور می‌شود که آری من هم امتداد خداوند هستم و من هم به یاری خداوند توانستم با مرکز عدم خودم تماس برقرار کنم. این برقراری تماس تلفنی به من یادآور شد که زنده شدن به عدم (به قول من ذهنی برای از ما بهتران نیست) بلکه اصلاً از ما بهترانی وجود ندارد، ذات تمامی انسانها سرشته از عدم است، پس تمامی ما لیاقت زنده شدن به خداوند را داریم.

بی‌خودی می‌گفت در پیش خدای
کای خدا آخر دری بر من گشای!

—عطار، منطق الطیر

رابعه آنجا مگر بنشسته بود
گفت: ای غافل! کی این در بسته بود؟

عطار، منطق الطیر

سایه‌ی حق بر سر بنده بود
عاقبت جوینده یابنده بود

گفت پیغمبر که چون کوبی دری
عاقبت زان در برون آید سری

چون نشینی بر سر کوی کسی
عاقبت بینی تو هم روی کسی

—مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۸۱ تا ۴۷۸۳

چون ز چاهی می گنی هر روز خاک
عاقبت، اندر رسی در آب پاک

مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۸۴

انبیاء گفتند نومیدی بدست
فضل و رحمت‌های باری، بی حدست

ازچنین مُحسن نشاید نا امید
دست در فتراک این رحمت زنید

ای بسا کارا که اول صعب گشت
بعد از آن بگشاده شد سختی گذشت

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۲ الی ۲۹۲۴

بعد نومیدی بسی اومیدهاست
از پس ظلمت، دوصد خورشیدهاست

هیچ ما را با قبولی کار نیست
کار ما تسلیم و فرمان کردنیست

غیر حق جان نبی را یار نیست
با قبول و رد خلقش کار نیست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۲۵ الی ۲۹۲۷

کوی نومیدی مرو امیدهاست
سوی تاریکی مرو، خورشیدهاست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۲۴

ناامیدی‌ها به پیش او نهید
تا ز درد بی‌دوا، بیرون جهید

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

با احترام و عشق ساناز از اصفهان



خانم نرگس از نروژ



از خدا جوییم توفیق ادب
بی ادب محروم گشت از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد

مایده از آسمان در می رسید
بی شری و بیع و بی گفت و شنید

در میان قوم موسی چند کس
بی ادب گفتند کو سیر و عدس

منقطع شد خوان و نان از آسمان
ماند رنج زرع و بیل و داسمان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸ الی ۸۲

باز عیسی چون شفاعت کرد، حق
خوان فرستاد و غنیمت بر طبق

باز گستاخان ادب بگذاشتند
چون گدایان زله‌ها برداشتند

لابه کرده عیسی ایشان را که این
دائم است و کم نگردد از زمین

بد گمانی کردن و حرص آوری
کفر باشد پیش خوان مهتری

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳ الی ۸۶

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم
آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم

هر که بی‌باکی کند در راه دوست
ره زن مردان شد و نامرد اوست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۷ الی ۹۰

در طول زندگی زیبایی‌های بسیاری نصیبم شد، نعمت‌های زیبایی را خداوند به من ارزانی داشت، ولی مانند
فرکانسهای سینوسی و کسینوسی، موج جذب من بالا و پایین می‌شد و علت تمام آن ناشکری خودم و عدم
رعایت قانون جبران در زمان مناسب و به اندازه مناسب و بسته بودن گوش‌هایم به پیغام زندگی در اتفاقات بود.

در برنامه گنج حضور یاد می‌گیرم که زندگی با زبان اتفاقات با من حرف می‌زند، پس من به جای دوستی با خودم، باید دوستی با زبان اتفاقات زندگی را سرلوحه خودم قرار دهم.

با خویشتن خود بیگانه باشم و تنها زبان اتفاقات را دوست صمیمی خود بگیرم و مانند آب در مقابل اتفاقات انعطاف پذیر باشم و اجازه دهم زندگی از درون من، فکر و عمل من در برابر اتفاق را تعیین کند.

در دید جدید، اتفاقات را بهترین هدیه‌ای در هر لحظه بشمارم، به هیچ کدام برچسب خوب یا بد نزنم، گویی مانند قایقی روی جریان رودخانه در حال حرکت، و سپاسگزارم از جریان این آب که من را به جلو حرکت می‌دهد.

پس هر تغییر جهت و هر عمل و هر انتخابم، با هیچ باور، الگو یا فکر قدیمی سنجیده نمی‌شود، بلکه هر لحظه اتفاقی جدید و راه آوردی جدید برای من است.

همیشه باید بگویم خدایا شکرت به خاطر بهترین اتفاقی که این لحظه برای من می افتد و خدایا شکرت به خاطر بهترین خردی که این لحظه در من جاری می کنی، با گفتن این، مقاومت صفر می شود و هر وضعیتی، با هر لباسی برایم تلخ نخواهد بود، بلکه آن را دارویی، یا موجی برای رساندن من به منظورم، خواهم دانست.

حال زندگی بهترین نعمت خود، گنج حضور را مقابلم نهاده که عارف زنده به حضور، ولی خدا، راهنمای آن است.

این بار از خدا می خواهم که من را به خاطر کوتاهی ام و بی ادبی ام و ناشکری ام ببخشد و به من توان جبران با حداکثر توانم و به موقع بدهد.

وقتی شاهد فضاگشایی و صبر بی اندازه و تلاش بی وقفه آقای شهبازی هستم، شرمنده می شوم و از خود می پرسم آیا به اندازه کافی تلاش می کنم؟ آیا به نهایت توانم تلاش می کنم؟ چقدر در مقابل این شادی ناشکر بودم.

من با تمام وجودم از محضر تان عذر می خواهم که در پیغام ها و صحبت هایم، درد ایجاد کردم و با تمام وجودم ممنون و شکر گزارم که این سعادت همراهی را دارم و شکر گزار تان هستم و انشالله بتوانم جبران معنوی و مادی رضایت بخشی داشته باشم.

با عشق و احترام، نرگس از نروژ



خانم زهرا از تهران



با سلام،

ابیاتی که در برنامه ۹۳۳ تاثیرگذار بود را با عزیزان به اشتراک می‌گذارم

استغفار نامه :

اینجانب در صورت زهرا عالی فرزند نصرت الله و در بی‌صورتی عدم فرزند زندگی اعلام می‌نمایم:

که تمام دردها، ترس‌ها، مصیبت‌ها، مسئله‌ها، مانع‌ها، چالش‌ها و دشمن‌ها را، در زندگی ظاهریم و در باطن خودم توسط من ذهنی که در روی عدم گذاشته بودم ایجاد کردم.

به جای خدا، صورت یا من ذهنی را در مرکز عدم قرار دادم. در حقیقت عدم یا زندگی یا خدا را تبدیل به ایجاد توهمی به نام من ذهنی کردم.

وقت آن آمد که من عریان شوم
نقش بگذارم، سراسر جان شوم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۳

در این لحظه که قدرت انتخاب را زندگی به بنده عطا کرده می توانم انتخاب کنم و فضا را باز کنم و با انطباق روی عدم اعتراف می کنم که با نقش هایم، باورهایم، خانواده، فامیلم، شغلم، اعتقاداتم، خرافات، تقلید، جسمم، جنسیت، با تمام انسان هایی که در زندگی وارد شدن، زیبائیم، جهالت من ذهنی، دوستانم، دشمنانم، حرص، خشم، انتقام جویی، تنگ نظری، کنترل، توقع و انتظار، عیب جویی، تغییر دیگران، ملامت، سرکوب کردن دیگران، برتر بودن، زیاده خواهی هم هویت ام.

اینها هویت کاذب و ساختگی من ذهنی است و از زندگی می خواهم که مرکز را از این اوصاف زشت من ذهنی پاک و خالص گرداند.

حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِيكَ يُصِمُّ
نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمُ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

عشق تو به اشیاء تو را کور و کر می کند با من ستیزه مکن، زیرا نفس سیاهکار تو چنین گناهی مرتکب شده است.

حدیث:

عشق تو به اشیاء تو را کور و کر می کند.

مولانای جان با این بیت نمی دانم چه شد، تکان خوردم، حیران شدم، گفتم که عشق تو به جای عدم در مرکز عشق به تمام هم هویت شدگی هایت بوده به خاطر همین اینقدر درد کشیدی و دنبال هر چیزی رفتی که از آن خوشبختی خواستی کاملاً برعکس شد.

چقدر زیبا مولانای جان می‌گوید: تو کور و کر شده بودی، بله من فقط درد می‌کشیدم و فقط می‌دانستم که یک جای کارم اشتباه است، به خاطر این دشمن که در مرکز بود نمی‌دانستم کور و کر هستم و صدای زندگی را، من ذهنی نمی‌گذاشت بشنوم و چشم عدم را هم بسته بود.

چه زیبا مولانا گفت: خاموش باش انصتوا، فقط نظاره‌گر باش و هیچی نگو، با من همراه شو با اشعار من مانوس شو، آنوقت از کوری و کری رها می‌شوی، روح تو پاک و خالص است این نفس سیاهکار تو این کارها را کرده است.

فضا را باز کردم و دیدم و من ذهنی را بخشیدم به خاطر تمام دردها، خشم‌ها، ملامت‌ها، رنجش‌ها کینه‌ها و خودم را در آغوش گرفتم و از زندگی عذرخواهی کردم، با گریه بخشایش را نظاره‌گر شدم، گفتم گذشته رفته، الان زندگی کن، الان زندگی کن.

کُورِیِ عِشْقِ سِتِ اَیْنِ کُورِیِ مَن
حُبِ یَعْمِی و یَصِمِ است اَی حَسَن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

آری اگر من، دچار کوری باشم، آن کوری قطعاً کوری عشق است نه کوری معمولی.

ای حَسَن بدان که عشق، موجب کوری و کری عاشق می شود.

وقتی فضا باز شد با هوشیاری حضور خودم را دیدم چشم عدم بینا شد خودم را دیدم، ذهنم را دیدم بدون قضاوت، عشق را در خود احساس کردم و زندگی در گوشتم گفتم: من همیشه با تو هستم، فقط روی خودت کار کن و صبر را پیشه راحت باشد و خاموش باش، فقط با باز کردن درونت وارد این غار شو اگر یار این غار هستی.

کورم از غیرِ خدا، بینا بدو
مقتضایِ عشقِ این باشد بگو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳
-مقتضا: لازمه، اقتضا شده

وقتی زندگی چشم و گوشش را برای من باز کرد همه چیزهایی که غیر از خدا در مرکز دیدم لا کردم.
گفتم:

لیک لبیک ای کرم سودای توست اندر سرم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

به زندگی گفتم من فقط می‌خواهم در هر لحظه به تو تبدیل شوم پس در این مسیر کمک کن که تمام هم هویت شدگی‌ها را لا کنم تا با تو یکی شوم چون فقط برای تراوش عشق به این جهان خاکی آمدم.

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

وقتی که زندگی قرینم شد به زندگی گفتم: ای زندگی حتی یک لحظه از من دور نشو و نمی‌خواهم حتی یک نفس که با دم و بازدم تو صورت می‌گیرد مرکز غیر از تو باشد اگر تو به صورت مداوم با من همراه باشی هم می‌توانم به تو تبدیل شوم و هم من ذهنی کوچک و کوچکت می‌شود تا جایی که این مس وجودم را به زر تبدیل می‌کنی و کیمیای وجودت نمایان می‌شود.

با سپاس، زهرا، از تهران



آقای علی از تهران



بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۹۳۰ گنج حضور (۴)

تو مرد نیک ساده‌ای، زر را به دزدان داده‌ای
خواهی بدانی دزد را، طرار شو، طرار شو

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

در حال حاضر من ذهنی ما بزرگ شده و به وسیله افکار، خواسته‌ها نگرانی‌ها، رقابت‌ها مقایسه‌ها و چیزهای دیگر
هشیاری را از ما می‌دزدد تا خودش را زنده نگه دارد اما حالا که ما آگاه از این روند هستیم می‌توانیم با پرهیز،
پذیرش بی‌چون و چرا، تسلیم، شکر، واهمانش و صبر و توکل، هشیاری خود را از همانیدگی‌های قبلی و
همانیدگی‌های جدید بیرون بکشیم که این خود مستلزم درد هشیارانه با دل و جان است،

مستلزم هشیار بودن از هر اتفاق و وضعیت درونی و بیرونی است تا ساکن و ساکت شویم حتی به عمد پرهیز کنیم و هشیاری را حفظ کنیم تا خداوند و زندگی ما را زنده و با ظرفیت و شاد بی سبب کند، طوری که نیازی به گدایی و دست و پا زدن از چیزهای بی اهمیت و پیش پا افتاده نباشد.

ما درین انبار، گندم می گنیم
گندم جمع آمده، گم می گنیم

می نیندیشیم آخر ما به هوش
کین خلل در گندم است از مکر موش

موش تا انبار ما حفره زده ست
وز فنش انبار ما ویران شده ست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷ تا ۳۷۹
-حفره: گودال

- فن: علم و هنر و صنعت، دانایی، فریبندگی، تزویر

اول ای جان دفع شرّ موش کن
وآنگهان در جمعِ گندم جوش کن

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰

درسته که ما تسلیم شدیم و با پذیرش و صبر و پرهیز به زندگی اجازه می‌دهیم فضای ما را باز کند اما مداومت و تکرار اگر نباشد من ذهنی به وسیله افکار و همانیدگی‌های پنهان و یا قرین شدن‌ها باز هم فضای ما را کوچک می‌کند و می‌بندد من ذهنی به وسیله هر فکر به ظاهر خوب و بد می‌خواهد هشیاری را از ما بگیرد تا بتواند زنده بماند. پس مراقب باشیم که کار بی‌مزد نکنیم و به من ذهنی و افکار و عقل تقلیدی و تقلبی و سطحی بین و ناشکر و عیب بین اجازه دخالت در امور را ندهیم. البته این نکته مهم است که متوجه باشیم دانش معنوی داشتن، با تعهد معنوی در فکر و حرف و عمل متفاوت است و دانش معنوی بدون تعهد و عمل ما را به توهّم، خودنمایی و کنترل و عیب جویی از دیگران می‌کشاند.

دَم مَزَن تا بشنوی از دم‌زنان
آنچه نامد در زبان و در بیان

دَم مَزَن تا بشنوی زان آفتاب
آنچه نامد در کتاب و در خطاب

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶

ما تا به حال سکوت و سکون حقیقی را امتحان نکرده‌ایم کافیه برای چند وقتی سکوت و صبر و همراهی با
بزرگان را امتحان کنیم تا قدرت زندگی و قدرت خداوند را در تغییر خودمان و گرفتن شادی بی‌سبب ببینیم البته
این نکته مهمه که متوجه باشیم با عقل فعلی و عقل من ذهنی نمی‌توانیم این را متوجه باشیم کافیه تسلیم باشیم
تا هشیاری به ما برگردد و طعم حقیقی زندگی و همراه بودن با کائنات را متوجه شویم.

یک شغالی پیش او شد کای فلان
شید کردی، یا شدی از خوشدلان

شید کردی تا به منبر برجهی
تا ز لاف، این خلق را حسرت دهی

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۷
—شید کردن: نیرنگ و فریب به کار بردن

شاید از نظر دیگران انسان به وسیله دانش و نقاب‌ها خردمند و شاد، به نظر برسه اما باید هر لحظه عمیقاً از خود هشیار باشیم که آیا در حال معنوی‌نمایی بزرگ‌نمایی و توجه‌طلبی و خوب‌نمایی هستیم یا اینکه حقیقتاً سکوت، پرهیز، درد هشیارانه و صبر عاشقانه داریم و فضاگشایی می‌کنیم و من‌ذهنی را تسلیم کرده‌ایم، یا فقط لاف زنده شدن و پرهیز و آرمان دادن و پز دادن و نقش بازی کردن داریم.

کَهِفِ اَنْدَر کُز مَخْـسَـپِ اَی مَحْتَلِمِ
اَنْـچَـه داری وَاِنـمـا و فـاَسـتَقـم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۱

ای غافل، در میان غار، کج خواب، و هرچه داری آشکارا نشان بده. بنابراین راست و مستقیم باش.

اگر همیشه همانی که هستیم را ببینیم و به خاطر پذیرفته شدن دیگران نقاب نزنیم، نقش بازی نکنیم و نواقص خود را پنهان نکنیم تبدیل به انسانی صادق می‌شویم و اولین پله را برای انداختن همانیدگی‌ها و عادت‌های مخرب برمی‌داریم اما این کار را فقط به علت آگاه شدن از همانیدگی‌ها و انداختن آن‌ها برای همراه شدن با زندگی و خدا و آرامش و سکوت و زنده شدن انجام می‌دهیم، نه به خاطر اینکه دیگران از ما تعریف کنند و ما را بپذیرند.

وَر نَـگـوِی عیبِ خود، باری خَمَشِ
از نمایش وز دَغَلِ خود را مَکُشِ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۲

گر تو نقدی یافتی، مگشا دهان
هست در ره، سنگهای امتحان

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۳

ما انسان‌ها برای پذیرفته شدن و تبلیغ از خود نه تنها عیب خود را پنهان می‌کنیم بلکه خود را بزرگ و معنوی نشان می‌دهیم که این وقت تلف کردن و تلف شدن خود است حالا اگر حتی در راهی معنوی هستیم و روی خود کار می‌کنیم و فضایی در ما باز می‌شود و سکوت و سکونی را تجربه می‌کنیم و گه‌گاهی شادی بی‌سبب را می‌چشیم، نمی‌توانیم این‌ها را برای دیگران به صورت ادعا درآوریم و به آنها آرمان بدهیم و خود را تبلیغ کنیم و بگوییم من دیگر معنوی، پرهیزکار، صادق، صبور، بی‌قضاوت بی‌مقاومت و یا بدون خشم هستم.

زیرا که زندگی هر لحظه منتظر است تا اگر ما کج می‌رویم و در حال انحراف هستیم ما را با امتحان و بازی خود به راه برگرداند.

و بنابراین قضا و ریب المنون و اتفاقی پیش می‌آورد تا سر ما را به سنگ بزند تا ما متوجه انحراف شویم و اگر این روند زندگی را متوجه شویم بابت این محبت زندگی شکر می‌کنیم به جای مقاومت و خسته شدن و جا زدن و همراه شدن با دیو و من ذهنی‌ای که زندگی ما را تلف می‌کند و مانع زنده شدن و بی‌نهایت و عمیق شدن ما می‌شود آن هم برای هیچ و پوچ. برای یک مشت توجه کاغذی که امروز هست و فردا نیست، بابت یک مشت تفریح کاذب و گذرا و خشک کننده و تلف کننده و افسرده و بدبین کننده که مانع دیدن بزرگی حقیقی و شادی بی‌سبب حقیقی بیست و چهار ساعته‌ای که توجه طلبی و گدایی در آن مفقود است. پس متوجه باشیم که تا وقتی همانیدگی داریم و یا در معرض همانیده شدن هستیم زندگی ما را به بازی و چالش و اتفاق می‌برد تا متوجه شویم و آن چیز را تسلیم کنیم و پاک شویم.

با سپاس از همه، علی از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com